

پاداش سکوت!

گفتند: «حتما برای پشتیبانی از حرف‌هایت می‌آیم.»
صبح روز بعد، درویش همراه کشاورزها پیش شاه رفت. شاه پرسید:
«چه می‌خواهی به من بگویی؟» درویش گفت: «فیل تو هر جا که
بخواهد می‌گردد. در کشتزارها. در باغ‌های میوه، همه جا...»
شاه با عصبانیت پرسید: «خب، منظور؟»
درویش به طرف همراهانش برگشت تا پشتیبانی پیدا کند، اما
همه‌ی کشاورزهای وحشت‌زده، سر به زیر انداخته بودند.
شاه فریاد کرد: «منظور؟»

درویش با آشفتگی گفت: «منظورمان... این است که... فیل
بی‌چاره حتما تنهایی حوصله‌اش سر می‌رود. گفتیم بهتر است
ماده فیلی برایش پیدا کنید تا با همدیگر بگردند.»
شاه گفت: «فکر بکری است. چه آدم عاقلی هستی! عالی است! از
همین فردا این غفلت را جبران می‌کنم و ماده فیلی برایش می‌آورم.»

شاه فیلی داشت که خیلی دوست‌اش داشت. آزادش می‌گذاشت
تا هر جا که می‌خواست برود. فیل نیز با آسودگی تمام، گیاهان و
کشت‌زار کشاورزها را لگدمال می‌کرد. کشاورزها به ستوه آمده
بودند، اما جرئت نمی‌کردند چیزی بگویند. با این حال، روزی
درویشی را دیدند که به واسطه خردمندی‌اش مورد احترام بود.
گفتند: «تو که می‌توانی خوب حرف بزنی، بیا و به ما کمک
کن. پیش شاه برو و به او بگو این فیل‌اش را ببندد، چون همه
کشت‌زارهای ما را خراب می‌کند.»

درویش فکری کرد. انجام دادن کاری که از او خواسته بودند،
چندان ساده نبود. شاه، آدم خوش‌اخلاقی نبود و بیان چنین
درخواستی ممکن بود او را به شدت عصبانی کند. با این همه،
درویش پذیرفت و گفت: «خیلی خب، دربارتان با شاه صحبت
می‌کنم، اما شما هم با من بیایید و از من دفاع کنید.» مردم هم

ضرب‌المثل و داستان آن

امیری خشن، سخت بیمار شده بود. طبیبی را فراخواندند. طبیب معاینه‌ای و پرسشی کرد و سپس دستور به تنقیه داد. امیر طریقه‌ی تنقیه را
پرسش کرد و طبیب بازگفت. امیر برآشفست و گفت: «مرا؟» طبیب هراسان شد و گفت: «نه! مرا!» و چنین شد که طبیب را تنقیه کردند. از
قضا، امیر فردای آن روز بهبودی یافت. زان پس، هر بار که امیر بیمار می‌شد، دستور می‌داد طبیب را حاضر نمایند و می‌فرمود که تنقیه‌اش
کنند. و این مثل شد که: «حکیم‌باشی را دراز کنید.»^۱



(۱) این مثل را درباره‌ی موقعیت فردی ضعیف می‌گویند که به علت ضعفش، گناه دیگران را به او می‌بندند و وی را به جای گناهکار اصلی، مجازات می‌کنند. (به نقل از لغت‌نامه‌ی دهخدا)